



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۱

موضوع کلی: عام و خاص

مصادف با: ۱۶ شوال ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسائل - مسئله نهم: دوران بین نسخ و تخصیص - صورت پنجم و بررسی آن

جلسه: ۱۰۴

سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در صور چهارگانه دوران بین نسخ و تخصیص بود، عرض کردیم محقق خراسانی فرمودند در بعضی از صور آن احتمال تخصیص متعین است و در بعضی از صور با اینکه امکان نسخ وجود دارد اما تخصیص رجحان دارد. اشکالاتی نیز به کلام محقق خراسانی وارد شده بود که این اشکالات را ما متعرض شدیم و حق در مسئله نیز بیان شد.

صورت پنجم

صورت دیگری در سخنان محقق خراسانی ذکر شده که در حقیقت صورت پنجم محسوب می‌شود و آن هم این است که جهل به تاریخ یکی از این دو داشته باشیم. صور جهل مختلف است ولی صورتی که محقق خراسانی در کفایه متعرض شدند این است که دلیل عام وارد شده و بعد از آن دلیل خاص آمده، منتهی ما تردید داریم که آیا دلیل خاص قبل از وقت عمل به عام آمده یا بعد از وقت عمل به عام؟ اگر قبل از وقت عمل به عام بوده، مسلماً این دلیل، مخصص است ولی اگر بعد از وقت عمل به عام وارد شده، می‌تواند ناسخ باشد. مگر اینکه به واسطه یعنی کثرة التخصیص و ندرة النسخ احتمال تخصیص را مقدم کنیم. به هر حال در این صورت چون نمی‌دانیم دلیل خاص قبل یا بعد از وقت عمل به عام صادر شده، تردید می‌کنیم در اینکه این نسخ است یا تخصیص؟ در این صورت به نظر بدوی شاید گمان شود که اینجا نیز مثل صورت چهارم تخصیص ترجیح دارد، به همان دلیلی که در صورت چهارم تخصیص ترجیح داده شد. در صورت چهارم حتی در جایی که عام بعد از وقت عمل به خاص آمده باشد، محقق خراسانی فرمودند با اینکه احتمال نسخ وجود دارد اما یک خصوصیتی اینجا وجود دارد که به خاطر آن خصوصیت ما احتمال نسخ را کنار می‌گذاریم و دلیل خاص را حمل بر مخصص می‌کنیم. ممکن است اینجا نیز به ذهن برسد که قرینه شهرت تخصیص و ندرت نسخ موجب می‌شود احتمال نسخ کنار برود و این دلیل را حمل بر مخصص کنیم. لکن محقق خراسانی اینجا می‌فرماید نه نسخ و نه تخصیص هیچ یک رجحان ندارند و لذا هم اصل العموم و هم اصالة عدم النسخ یا اصالة الاطلاق را کنار می‌گذاریم و سراغ اصول عملیه می‌رویم، از هر دو دلیل لفظی رفع ید می‌کنیم و سراغ اصول عملیه می‌رویم و اصول عملیه به حسب موقعیتی که در دلیل وجود دارد هرچه اقتضاء کند ما به مقتضای اصول عملیه عمل می‌کنیم.

لکن ممکن است به ذهن برسد که اینجا چرا با تکیه به همان خصوصیت و قرینه کثرة التخصیص و قلة النسخ جانب تخصیص را ترجیح ندهیم؟ چه فرقی می‌کند، این هم مثل سایر صور است، هر جایی که هر دو احتمال تخصیص و نسخ باشد، احتمال نسخ را به دلیل همین قرینه منتفی می‌کنیم و یک احتمال بیشتر باقی نمی‌ماند و آن هم احتمال تخصیص است.

محقق خراسانی می‌فرماید: اینجا نمی‌توانیم به آن دلیل و قرینه تکیه کنیم. زیرا آن قرینه نهایتش این است که مفید ظن به تخصیص است، نه اینکه برای ما یقین به تخصیص ایجاد کند. در این مورد که ما نمی‌دانیم دلیل خاص که بعد از وقت عمل به عام وارد شده یا قبل از وقت عمل به عام، شهرت تخصیص نهایتش این است که ظن به تخصیص را در ما تقویت می‌کند.

اکنون سؤال این است که در صورت قبل که ما به این خصوصیت و این قرینه تکیه کردیم آنجا نیز ظن به تخصیص ایجاد می‌کرد، آنجا نیز مفید یقین نبود، پس چرا آنجا ما به این قرینه اعتماد کردیم و این خصوصیت را موجب تقویت ظهور اطلاقی دلیل خاص دانستیم؟ پس اینجا چرا این کار را نکنیم؟ اینجا نیز به استناد همان قرینه جانب تخصیص را ترجیح می‌دهیم؛ به عبارت دیگر ما الفرق بین هذه الصورة و الصورة السابقة؟ شما در صورت سابقه به این خصوصیت اتکاء و اعتماد کردید، اینجا چرا این کار را نمی‌کنید، در صورتی که برای ما تاریخ معلوم باشد و بدانیم عام یا خاص بعد از وقت عمل به دیگری وارد شده، این قرینه آنجا نیز ظن ایجاد می‌کند. پس چه فرقی است بین این دو صورت که آنجا این را می‌پذیرید و اینجا آن را نمی‌پذیرید؟

مسئله حصول ظن یا افاده یقین در اینجا در حقیقت تنها تکیه‌گاه ما برای ترجیح جانب تخصیص است. (فعلاً فرمایش محقق خراسانی را نقل می‌کنیم) در فرض چهارم گفتیم چون تخصیص شهرت دارد و کثیر است موجب اقوایت ظهور خاص می‌شود، یعنی خاص را اظهر می‌کند و خود اظهر بودن نسبت به دلیلی که ظهور دارد حجیت دارد و معتبر است، یعنی دلیل بر اعتبار اظهر قائم شده. پس اول ظهوری برای خاص منعقد شده و بعد این قرینه آن را تقویت کرده و موجب اقوایت ظهور دلیل خاص شد. پس در فرض قبلی ما یک دلیل ظاهر داریم و یک دلیل اظهر، دو دلیل ما هر دو حجیتشان مسلم است منتهی دلیل خاص به اتکاء این قرینه قوت پیدا کرد. اظهر بودنش مستند شد به این قرینه و لذا این مقدم شد بر دلیل دیگر و گفتیم این موجب تخصیص عام می‌شود و اطلاق زمانی خاص را از بین می‌برد. اما در اینجا در حقیقت ما ظاهر و اظهر نداریم، اینجا چیزی کأنه وجود ندارد تا این قرینه بخواهد آن را تقویت کند، باید چیزی موجود باشد تا آن را تقویت کند. پس کأنه ظهوری وجود ندارد، صرف یک احتمال است و این احتمال چون اساس و پایه ای ندارد لذا تکیه بر مسئله کثرت التخصیص و ندره النسخ فایده‌ای ندارد، زیرا مفید ظن است و ظن به خودی خود اعتباری ندارد.

این محصل نظر محقق خراسانی است که در صورتی که برای ما معلوم نباشد که خاص بعد از وقت عمل به عام وارد شده یا قبل از آن ما نمی‌توانیم جانب تخصیص را مقدم کنیم. بلکه از هر دو دلیل لفظی رفع ید می‌شود و باید به سراغ اصول عملیه برویم و توضیح دادند که علت اینکه ما نمی‌توانیم جانب تخصیص را با آن ویژگی که گفته شد تقویت کنیم و این است که اینجا اساساً ظهوری برای آن دلیل محقق نشده تا بخواهد به واسطه این قرینه تقویت شود.

بررسی صورت پنجم

این کلام و این سخن نیز با توجه به مطالبی که در گذشته عرض کردیم جای تأمل و اشکال دارد. اگر ما همان نکته ای را که در پایان بحث به عنوان اشکال اصلی به محقق خراسانی ذکر کردیم در نظر بگیریم به طور کلی احتمال نسخ کنار می‌رود و تنها جانب تخصیص تعیین پیدا می‌کند. ما گفتیم با توجه به اینکه نسخ به طور کلی بعد از پیامبر منتفی شده و دیگر احتمال نسخ بعد از رسول خدا(ص) پایان پذیرفت، این خود مهمترین دلیل بر ترجیح جانب تخصیص است. لذا با توجه به آن نکته‌ای که گفتیم دیگر جایی برای رجوع به اصول عملیه باقی نمی‌ماند، اگر این را قبول کردیم به جانب تخصیص اخذ می‌کنیم و می‌گوییم این دلیل عام که قبلاً

وارد شده به وسیله دلیل خاص (ولو بعد از عمل به عام وارد شده باشد) تخصیص خورده و اساساً احتمال نسخ منتفی است. تخصیص نیز هیچ اشکالی ندارد که قبل از وقت عمل به عام باشد یا بعد از عمل به وقت عام.

تنها یک محذور اینجا ممکن است پیش بیاید و آن هم محذور تأخیر بیان از وقت حاجت است که گفتیم تأخیر بیان از وقت حاجت قبح اقتضایی دارد، یعنی اگر یک مصلحت مهمتری در برابر این امر قرار بگیرد، ولو تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است ولی این قبح کنار می‌رود، اگر یک مصلحت اهمی وجود داشته باشد و پای یک مصلحت مهمتری در میان باشد هیچ محذوری در تأخیر بیان از وقت حاجت نیست و مشکلی در برابر این امر نخواهد بود.

لذا در این صورت نیز ما همان اشکالی که قبلاً داشتیم، جریان پیدا می‌کند و احتمال تخصیص متعین می‌شود.

این اجمالاً بحث‌هایی بود که در این مقام یعنی در بحث از دوران بین نسخ و تخصیص لازم بود طرح شود.

محقق خراسانی در ادامه این بحث به مسئله نسخ و بداء هم پرداختند و به مناسبت این بحث از حقیقت نسخ و بداء نیز سخن گفتند که بیشتر این بحث‌ها صبغه کلامی دارد و ضرورتی ندارد که در علم اصول به آن پرداخته شود. البته همین بحث‌هایی که ما الان اینجا متعرض شدیم این را بعضی از اصولیین اساساً متعرض نشدند یا اگر هم متعرض شدند خیلی کوتاه و مختصر به آن پرداختند و ما فکر می‌کنیم همین مقدار برای این جلسه و این بحث کافی است.

قناعت به جهل مانع پیوستن انسان به صالحان

«لَوْلَا خَمْسُ خِصَالٍ لَأَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ: أَوْلَاهَا الْقَنَاعَةُ بِالْجَهْلِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا، وَالشُّحُّ بِالْفَضْلِ، وَالرِّيَاءُ فِي الْعَمَلِ، وَالْإِعْجَابُ بِالرَّأْيِ»^۱

اگر پنج خصلت در میان مردم نبود، همه مردم از صالحین محسوب می‌شدند. این پنج خصلت معیار و ضابطه قرار گرفتن انسان در زمره صالحان است، حال اینکه صالحان چه کسانی هستند و چه مقاماتی دارند این دیگر در جای خودش و به طور مفصل بحث شود که صالحین چه کسانی هستند؟ صالحین همان کسانی هستند که هر مسلمانی در پنج نوبت از نمازهای یومیه خودش به او درود و سلام می‌فرستند، «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» سلام بر آنها در عداد سلام بر پیامبر (ص) در تشهد همه نمازهای یومیه قرار گرفته. «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» این مقام کمی نیست، یعنی کسی به این درجه از شایستگی برسد که تمام پیروان پیامبر (ص) در اقصی نقاط عالم من الاول و الآخر، در همه زمان‌ها بر او درود و سلام می‌فرستند، این باید خیلی مقام بالایی داشته باشد که اینچنین در کانون سلام و درود همه مسلمانان در طول تاریخ قرار بگیرد. حال ویژگی‌ها و امتیازات صالحان چه از حیث مقامات معنوی و قرب به ساحت ربوبی و چه از حیث بهره‌مندی‌های اخروی در بهشت برین و در عامل برزخ و حتی در این دنیا، جای خود دارد. باید ببینیم چه ویژگی‌هایی اگر باشد انسان را در جرگه صالحان قرار می‌دهد؟ هرچند صالحان یک مرتبه ندارند، مراتب مختلف دارند ولی بالاخره کسی که این پنج خصلت در او نباشد نامش به عنوان صالح شناخته می‌شود، خودش به عنوان صالح شناخته می‌شود. آن پنج خصلت چیست؟ این پنج خصلت هر کدامش احتیاج به بحث مستقلی دارد.

^۱ خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۸.

اولین آنها قناعت به جهل است، قانع بودن به نادانی، دوم حرص بر دنیا، سوم بخل ورزیدن در زیادی مالش، چهارم ریاء در عمل، پنجم خود رأیی، اینکه انسان به رأی و نظر خودش زیاد از حد اعتماد کند و اهل مشورت نباشد اهل رعایت نظر دیگران نباشد. می‌فرماید اگر این پنج خصلت نبود «لَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ» همه مردمان جزء صالحین قرار می‌گرفتند.

از همین اولی شروع می‌کنیم «أَوْلَاهَا الْقَنَاعَةُ بِالْجَهْلِ» اولین خصلتی که باعث می‌شود انسان در زمره صالحان قرار نگیرد قانع بودن به جهل است، یعنی از اینکه نمی‌داند، ناراحت نیست، از ندانستن رنج نمی‌برد. صفت قناعت یک جایی خوب است و یک جایی بد است. قناعت در زندگی و دنیا خیلی خوب است، اما اینکه انسان برای آگاهی و معرفت هم قانع باشد و بگوید ما به اندازه خودمان می‌دانیم و این کافی است. اکثر ما مصداق ما این خصلت هستیم. قانع به جهلیم. یک وقت قناعت به جهل مطلق است، کسی اصلاً هیچ آگاهی ندارد، نه از سنخ آگاهی‌های به خویشتن و نه از سنخ آگاهی به جهان هستی و نه آگاهی به پروردگار و خداوند عالم و نه از علمی که در این دنیا به آن نیازمند است. البته جهل مطلق به این معنا شاید مصداقی برایش نتوانیم پیدا کنیم، مگر کسانی که اول ما خلق الله ایشان ایراد داشته باشد.

اما از آن مرحله و مرتبه که عبور کنیم بسیاری از ما جاهل هستیم، یک سری از امور را می‌دانیم اما نادانسته‌های مابیش از دانسته‌های ما است، اصلاً اگر بخواهیم قیاس کنیم آنچه را که می‌دانیم با آنچه را که نمی‌دانیم کالعدم است. نوعاً همه ما در این رابطه انسان‌های قانعی هستیم و دلیلش هم این است که هیچ تلاش و کوشش و حرصی نداریم تا این جهل را کنار بزنیم و معرفت و آگاهی پیدا کنیم. به تعبیر پیامبر(ص) می‌فرماید دو گروهند که هیچ گاه سیر نمی‌شوند طالب علم و طالب دنیا کسی که دنیا را دنبال می‌کند هیچ وقت سیر نمی‌شود. شما نگاه کنید هرچه انسان به دنبال دنیا برود حرصش تمام نمیشود، مثل آب دریا است که هرچه بیشتر از آن می‌نوشد تشنه تر می‌شود، دنیا همینطور است. کسی که به دنبال دنیا اینچنین دوان باشد و روان، هیچ وقت سیر نمی‌شود. طالب علم نیز اینچنین است. یعنی کسی که به دنبال آگاهی و دانش و معرفت می‌باشد سیر نمی‌شود، هرچه یاد می‌گیرد حرصش برای دانستن بیشتر می‌شود.

واقعا کدام یک از ما اینگونه هستیم؟ کدام یک از ما حرص دانستن داریم؟ کدام یک از ما به دانسته‌های خودمان قانع نیستیم، بسیار قلیل‌اند که چنین خصوصیتی در آنها است. ما اصلاً از اینکه خیلی مطالب را نمی‌دانیم رنج نمی‌بریم و ناراحت نیستیم از اینکه خیلی از مطالب را نمی‌دانیم. اتفاقاً فکر می‌کنیم که این یک ویژگی مثبت است که خیلی خودمان را درگیر نمی‌کنیم. نه، هر کسی در هر حوزه دانشی باید عطش سیری ناپذیری در تحصیل علم و معرفت داشته باشد. اکثر مردم اینچنین هستند که به جهل و ناآگاهی خودشان قانع هستند، قناعت یعنی در یک حدی متوقف هستند. می‌گویند ما بیشتر از این نمی‌خواهیم و برایمان کافی هستند، همانطور که در زندگی دنیا بعضی از انسان‌ها قانع هستند، می‌گویند برای ما بس است، بیشتر از این مورد احتیاج ما نیست. اما همین ویژگی وقتی به حوزه تحصیل علم و دانش می‌آید بسیار مذموم است و باعث می‌شود انسان از صف صالحان بیرون برود، «أَوْلَاهَا الْقَنَاعَةُ بِالْجَهْلِ» این باید همیشه آویزه گوش ما باشد و این را باید بسنجیم. همین بحث و درس‌هایی که داریم، درست است که اینها مقدمیت دارد برای معرفت حقیقی ولی فرقی نمی‌کند، این حالت در همه ما وجود دارد که به جهلمان قانع هستیم و از ندانستن رنج نمی‌بریم زیرا اگر از ندانستن رنج می‌بردیم، برای تحصیلش کوشش می‌کردیم. همین الان اگر کسی از ندانستن چیزی رنج ببرد این در و آن در می‌زند تا آن را به دست بیاورد. اگر چیزی انسان را رنج بدهد همه کوشش و تلاشش را به کار می‌بندد تا آنچه را

که ندارد به دست بیاورد. بهترین شاهد و دلیل برای اینکه ما از ندانستن هیچ رنجی نمی‌بریم این است که ما هیچ تلاشی برای رفع این نقص نمی‌کنیم.

چهار ویژگی دیگر است «وَالْحَرِصُ عَلَى الدُّنْيَا، وَالشَّحُّ بِالْفَضْلِ، وَالرِّبَاءُ فِي الْعَمَلِ، وَالْإِعْجَابُ بِالرَّأْيِ»

انشاء الله در هفته آینده از این ویژگی‌ها سخن می‌گوییم که اگر این ویژگی‌ها را در خودمان تحصیل کنیم قطعاً می‌توانیم بگوییم که جزء صالحان قرار خواهیم گرفت.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»